تحلیل شخصیت «گل‌محمّد» در رمان کلیدر بر اساس نظریهٔ معنامحور

دکتر فاطمه سلطانی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اراک

چکیده

نظریهٔ معنامحور یکی از رویکردهای نوین تحلیل شخصیت‌پردازی در روایت‌شناسی است. جستار حاضر بر آن است تا بر اساس این نظریه به تحلیل شخصیت «گل‌محمّد» در رمان کلیدر بپردازد و با بهره‌گیری از شیوه توصیفی ـ تحلیلی به این پرسشها پاسخ دهد که ۱. مطابق مؤلفه‌های نظریهٔ معنامحور، گل‌محمد چه صفات و ویژگیهایی دارد؛ ۲. این صفات در کدام قرینه‌های متنی بازنمایی شده‌اند. نتیجه پژوهش بیانگر آن است که مطابق اصول تعمیم‌پذیری، تکرار، تشابه، تضاد و استلزام، گل‌محمد صفات و ویژگیهای متناقضی دارد که این صفات و ویژگیها در قراین متنی‌ای چون توصیف مستقیم، ظاهر بیرونی شخصیت، کنش، گفتار، قیاس موقعیّت بازنمایی شده است.

کلید واژه‌ها: شخصیت، نظریهٔ معنامحور، گل‌محمد، دولت‌آبادی، کلیدر.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۱۰/۳۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۸/۸/۲۷

*نویسنده مسئول F-sultani@araku.ac.ir

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

۱. مقدمه

اغلب نظریه‌پردازان ادبی بر این اعتقادند که شخصیت، اساسی‌ترین رکن یک داستان است. از یکسو اشتیاق انسان برای شناخت هستی و ذات خود سبب شد شخصیت داستانی اهمیت روزافزون بیابد و از سویی دیگر وجود امکاناتی چون فیلم و عکس سبب شده است که نقش عناصری چون پیرنگ، ماجرا و حادثه‌پردازی و تصویر و توصیف مکان در داستان کم‌رنگ شود و شخصیت منزلت تازه‌ای پیدا کند (بی‌نیاز، ۱۳۸۸: ۶۹ ؛ مندنی‌پور، ۱۳۸۴: ۴۲ـ۴۳). شخصیتها در داستان انواع مختلفی دارند. از میان طبقه‌بندی غیر ساختاری، تقسیم‌بندی ادوارد مورگان فورستر از همه مهمتر است. او در کتاب جنبه‌های رمان، شخصیتها را به دو دستهٔ ساده و جامع تقسیم می‌کند. شخصیتهای ساده نقش اندکی در پیشبرد عمل داستانی دارند و بر اثر شرایط و اوضاع دگرگون نمی‌شوند؛ بلکه در خلال شرایط و اوضاع حرکت می‌کنند. در حالی‌که اشخاص جامع، اشخاص سازمان یافته‌اند که همه‌جانبه عمل می‌کنند و اگر طرح داستان، حتی توقعی بیش از حدّ مقرّر از ایشان داشته باشد، می‌توانند آن را برآورده سازند. این اشخاص می‌توانند به شیوه‌ای متقاعدکننده، خواننده را با شگفتی روبرو سازند (فورستر، ۱۳۵۷: ۸۸ - ۱۰۸؛ مکاریک، ۱۳۸۸: ۱۹۳). شخصیتهای جامع، همان شخصیتهای چندبعدی هستند. در شخصیّت‌پردازی چندبعدی، شخصیّتها متأثر از شرایط محیط و رفتار دیگر افراد از خود، اعمال و رفتار و اندیشه‌های متفاوتی بروز می‌دهند و یک فرد واحد می‌تواند همزمان، جامع خصلتهای خوب و بد باشد (فیست، ۱۳۸۴: ۱۶۷). چنین ویژگی‌هایی سبب می‌شود، شخصیتها دارای ابعاد شخصیتی گوناگون شوند و در نظر خواننده واقعی جلوه کنند؛ به بیانی دیگر استفاده از شیوهٔ شخصیت‌پردازی چندبعدی در داستان‌پردازی‌ها، ارائهٔ شخصیتی واقعی و قابل قبول از افراد داستانی است و سبب باورپذیر شدن آنها می‌شود. تقسیم‌بندی شخصیتها به دو گروه شخصیتهای ساده و جامع از سوی فورستر با شمّ خوانندگان مبنی بر اینکه حتی در درون یک متن هم انواع گوناگون شخصیت‌پردازی وجود دارد، سازگار است (مکاریک، ۱۳۸۸: ۱۹۳). در فرایند تحول شخصیتهای جامع، خصلتهای قدیمی ناپدید می‌شوند و خصلتهای جدیدی جایگزین آنها می‌شود. در روایت‌شناسی با توجه به خصلت افراد، شخصیت‌پردازی را به دو شیوهٔ توصیفی و تصویری تقسیم کرده‌اند؛ در شخصیت‌پردازی توصیفی خصلت اشخاص ذکر می‌شود

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

اما در شخصیت‌پردازی تصویری خصلت به طرق مختلف نمایش داده می‌شود و بر خواننده است که ویژگیهای شخصیت را از بطن توصیف استنباط کند (محمدی فشارکی، ۱۳۹۷: ۱۷۸). نظریهٔ معنامحور یکی از رویکردهای نوین تحلیل شخصیت‌پردازی در روایت‌شناسی است. ازنظر تحلیل‌گرانِ معنامحور، شخصیّت، تنها عاملی نیست که باید نقشی را بازی کند؛ بلکه هویت او بسیار پیچیده است و از مجموعه‌ای از مشخصه‌های معنایی تشکیل می‌شود. در یک نگاه کلی به رمان کلیدر آنچه بیش از همه توجه ما را به خود جلب می‌کند، حضور انبوه شخصیتهای داستانی در آن است. بر این اساس تحلیل و بررسی شخصیتهای رمان کلیدر به منظور درک بهتر و نشان‌دادن ارزشهای شایستهٔ آن بسیار حائز اهمیت است. در رمان کلیدر، گل‌محمّد از شخصیتهای پویا و جامعی است که نویسنده در هنگام شخصیت‌پردازی، بیش از دیگران به جنبه‌ها و ابعاد گوناگون شخصیتی او توجه داشته و صفات و ویژگیهای شخصیتی او را به شیوه‌های مختلف بیان کرده است.

۲. بیان مسأله و سؤالات تحقیق

روایت‌شناسی یکی از حوزه‌های ادبی است که مؤلفه‌های ادبی را در متن به شیوه‌های نوین بررسی می‌کند. یکی از این مؤلفه‌ها عنصر شخصیت است. با وجود اینکه شخصیت از مهمترین عناصر روایت است، با این‌حال بنابر گفتهٔ ریمون‌ـکنان، در مطالعات روایت‌شناسی کمتر تحلیل نظام‌مندی دربارهٔ آن انجام شده است (ریمون‌ـکنان، ۱۳۸۷: ۴۳). در حقیقت در ساختارگرایی، شخصیت به عنوان جزئی از ساختار کلی متن محسوب می‌شود که تابع کنشهای از پیش تعیین شده است. غالب پژوهشهایی که تاکنون در زمینهٔ شخصیت صورت گرفته است بر پایه نظریهٔ ساختارگراست که در آن تأکیدی بر ویژگیهای فردی شخصیت نیست. رویکرد نظریه‌پردازان متأخر نسبت به شخصیت، رویکردی است که در آن هم به ابزار خلق توهم واقعیت و هم به مشخصه‌های معنایی شخصیت توجه می‌شود. در حقیقت نظریه‌پردازان معنامحور بر این باورند که شخصیت، تنها بازیگر نقش در داستان نیست؛ بلکه از مشخصه‌های معنایی زیادی تشکیل شده است؛ از این رو در این پژوهش سعی شده است بر اساس نظریهٔ معنامحور، شخصیت «گل‌محمد»، قهرمان رمان کلیدر، واکاوی و صفات روایی او آشکار شود. برای رسیدن به هدف مذکور، نگارنده تلفیقی از نظریهٔ بارت، ریمون‌ـکنان و

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

هروشفسکی در زمینهٔ شخصیّت را مطمح نظر قرار داده است؛ از نظر بارت فرایند خواندن متن کوششی است برای نامیدن؛ یعنی کشف مشخصه‌ها و صفات روایی نظیر بخشنده، فقیر. ریمون‌ـکنان نیز برای نام‌گذاری خصایص ویژهٔ شخصیت، چهاراصلِ تکرار، شباهت، تضاد و استلزام را مطرح می‌کند و هروشفسکی معتقد است، تعمیم‌دادنِ رفتار شخصیتها و ترکیب آن با جنبه‌های دیگری از شخصیت، اعم از جهان‌بینی، گفتار و کردار، و خصلتهای فردی مانند فروتنی، غرور، بخشندگی و غیره شخصیت فرد را ایجاد می‌کند. پژوهش حاضر بعد از تبیین رویکرد معنامحور در شخصیت‌پردازی، درصدد پاسخ دادن به پرسشهای ذیل است؛ ۱. مطابق مؤلفه‌های نظریهٔ معنامحور، گل‌محمد چه صفات و ویژگیهایی دارد؛ ۲. این صفات در کدام قرینه‌های متنی بازنمایی شده‌اند.

۳. ضرورت تحقیق

تاکنون پژوهشهای زیادی بر پایهٔ نظریهٔ ساختارگرایان در مورد شخصیّت صورت گرفته است. با همهٔ سودمندی این پژوهشها که به بررسی جایگاه و نقش شخصیتها می‌پردازد، بی‌توجهی آنها به مشخّصه‌های معنایی و ویژگیهای فردی شخصیّت، سبب ایجاد خلأیی در روند تحلیل شخصیتها شده است؛ از این رو پژوهش حاضر بر آن است که شخصیّت را بر اساس نظریهٔ معنامحور که یکی از رویکردهای نوین در بررسی شخصیتهاست، تحلیل کند. بدین منظور نگارنده کوشیده است با توجه به اصولی که برخی از نظریه‌پردازان معنامحور از آنها برای نام‌گذاری خصایص ویژهٔ شخصیت استفاده کرده‌اند، ابزارهایی را که خواننده برای شخصیت‌پردازی و دریافت قرینه‌های متنی در اختیار دارد، معرفی کرده و بر اساس آنها، مشخّصه‌های معنایی شخصیت را تحلیل کند.

۴. پیشینهٔ تحقیق

درمورد سابقهٔ تحقیق باید گفت؛ مقالات متعددی را می‌توان نام برد که در آن به تحلیل شخصیتهای رمان پرداخته شده است، از آن جمله: مقالهٔ «تحلیل عنصر شخصیت در رمان جای خالی سلوچ اثر محمود دولت‌آبادی» نصر اصفهانی (۱۳۸۶) که در آن عنصر شخصیت را در ارتباط با دیگر عناصر ساختاری در رمان بررسی کرده‌اند. همچنین

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

مقالات زیادی را می‌توان نام برد که شخصیتها را به لحاظ ساختاری و بر اساس نظریهٔ کنشی بررسی کرده‌اند. از جمله «بررسی ساختار شخصیّت در کنش داستانی هفت‌پیکر نظامی» علی افضلی (۱۳۹۱)، یا مقالهٔ «الگوی کنشگر در برخی روایتهای کلامی مثنوی معنوی بر اساس نظریه الگوی کنشگر آلژیرداس گریماس» مشیدی (۱۳۹۰) یا مقالهٔ «بررسی سازوکار شخصیّتها در خسرو و شیرین نظامی» فاطمی (۱۳۸۸) که بر اساس همین الگو، روابط شخصیّتها را در خسرو و شیرین نظامی تحلیل کردند. رویکرد معنامحور در پژوهشهای ادبی سابقهٔ چندانی ندارد و مقالهٔ حاضر جزء معدود پژوهشهایی است که شخصیت را براساس رویکرد معنامحور تحلیل کرده است. کتابهای روایت‌شناسی نیز به‌طور پراکنده به این نظریه پرداخته‌اند. از بین تمام پژوهشهای انجام‌شده در زمینهٔ شخصیت‌پردازی، تنها یک مقاله با عنوان «تحلیل شخصیت خسرو در منظومهٔ خسرو و شیرین با تکیه بر نظریهٔ معنامحور» از حسینی مقدم (۱۳۹۵)، براساس رویکرد معنامحور به تحلیل شخصیت پرداخته است که نگارنده در این مقاله، شخصیت خسرو را تحلیل و ویژگیهای شخصیتی او را استخراج و بررسی کرده است. جستار حاضر بر آن است که بر اساس نظریهٔ معنامحور، ویژگیهای فردی و مشخصه‌های معنایی شخصیت اول رمان کلیدر را تحلیل کند. بازخوانی رمانهای مطرح ادبیات فارسی بر اساس نظریه‌های جدید، علاوه بر آنکه سبب آشکار شدن توانمندیهای پنهان اثر و درک بهتر آن می‌شود، بلکه سبب شناخت عمیق‌تر ابعاد مختلف شخصیتهای رمان نیز خواهد شد.

۵. تبیین نظریهٔ معنامحور

سه نظریهٔ عمدهٔ شخصیّت در بین نظریه‌های روایت‌شناسی عبارت است از: نظریهٔ نام-گرایانه، نظریهٔ کنشی و نظریهٔ معنامحور که در ذیل، دو نظریهٔ نام‌گرایان و کنشی به - اختصار و نظریه معنایی به طور مشروح معرفی می‌شود:

۵ـ۱ نظریه نام‌گرایانه

از نظر نام‌گرایان و نشانه‌شناسان، شخصیت صرفاً نام و نشانی بیش نیست و در داستان، تمام شکل و تعیّن خود را از دست می‌دهد. البته شخصیّت بکلی محو نمی‌شود، فقط به صورت نشانه‌ای و جزئی از متن باقی می‌ماند.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

۲ـ۵ نظریه کنشی

ساختارگرایان شخصیّت را جزئی از ساختار داستان و اجراکنندهٔ کنشهای از پیش تعیین شده می‌دانند. بنا بر نظر ساختگرایان، شخصیت، هویتی جدا از متن ندارد و موجودیت و هویت او در گرو کنشی است که در داستان انجام می‌دهد. آنها با کم‌توجهی به ویژگیهای روان‌شناختی و مفاهیم مربوط به فردیت انسانی، بر نیروها و روابط میان افراد و نظامهای قراردادی سازندهٔ یک فرد، تأکید دارند و «با تأکید بر هنر و متنیت روایتها، شخصیت، رویداد و عناصر دیگر را یک تولید ادبی و یک ترکیب ـ ساخت می‌دانند» (Toolan, 2001: 8). یکی از این نظریه‌پردازانِ ساختارگرا که به الگوبندی شخصیت پرداخت، گریماس (۱۹۱۷ـ۱۹۹۲) است. او معتقدَ بود: دلالت با تقابلهای دوتایی شروع می‌شود و به واسطهٔ تقابلهای میان دو واحد معنایی، معنا به وجود می‌آید. او پس از آنکه تقابلها را مبنای نظریهٔ خود قرار داد، «یک سطح تفکر پیش‌زبانی را فرض می‌کند که در آن به این تقابلهای ابتدایی، شکلی انسان‌گونه داده می‌شود که به‌واسطهٔ آن، تقابلهای منطقی با مفهومی ناب به مشارکینی در یک موقعیت جدلی بدل می‌شوند، اگر به این مشارکین ویژگیهای فردیت‌بخش داده شود، به کنشگر یا به عبارت دیگر شخصیت تبدیل می‌شوند» (اسکولز، ۱۳۷۹، ۱۴۷). ولی برخی صاحب‌نظران مثل «هنری جیمز» و «والاس مارتین» معتقدند: کارکردها و شخصیتها را نمی‌توان از هم جدا کرد، زیرا رابطهٔ متقابل دارند و یکی مستلزم دیگری است. سیمای شخصیت از درهم بافتن نخهای کنشها و داده‌ها و ویژگیهای شخصیتی شکل می‌گیرد (مارتین، ۱۳۸۹: ۸۴).

۳ـ۵ نظریهٔ معنامحور

معناگرایان شخصیتهای داستانی را مثل افراد انسانی مطالعه می‌کنند. از نظر تحلیل‌گران معنامحور «شخصیت یک برساخت است که خواننده آن را از کنار هم چیدن نشانه‌های مختلف پراکنده در سرتاسر متن درست می‌کند» (ریمون‌ـکنان، ۱۳۸۷: ۵۲)؛ بر این اساس در این نظریه، خواننده نقش مهمی در فرایند تفسیر متن دارد. از نظر خواننده شخصیتهای رمان همچون افراد واقعی‌اند و هنگام خواندن رمان، تمام دانشهای فرامتنی، از جمله شناخت اشخاص در جهان واقعی به کار می‌افتد (تولان، ۱۳۸۳: ۸۱). تحلیل‌گران معنامحور به هویت شخصیّت توجه دارند. آنها بر اساس گفتار، اعمال و ظاهر شخصیتها، تکرار، تشابه، تضاد و استلزام این رفتارها و گفتارها، رابطهٔ شخصیت با دیگر شخصیتها را

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

بررسی می‌کنند تا به ویژگیهای شخصیت دست پیدا کنند. آنها برای شکل‌دادن به هویت شخصیت، بر مشخّصه‌های معنایی شخصیت، پیچیده بودن آنها و شبکهٔ روابط انسانی تأکید دارند؛ هر کلمه هرچند مترادف، دارای مشخصه و بار عاطفی منحصربه‌فرد خود است. هر شخصیت داستانی نیز مشخصه‌های معنایی مخصوص خود را دارد. برخلاف نظریهٔ شخصیتِ ساختارگراها که بر کنش شخصیتها تأکید دارد، از نظر معتقدان به نظریهٔ معنایی نظیر «رولان بارت (۱۹۱۵)» و «چتمن (۱۹۸۷)»، شخصیت «تنها عاملی نیست که باید نقشی را بازی کند؛ بلکه هویّت او بسیار پیچیده است و از مجموعه‌ای از مشخصه-های معنایی تشکیل می‌شود» (اخوت، ۱۳۷۱: ۱۴۷). رولان بارت در کتاب «S/Z» معتقد است که در داستان، عمل خواندن عبارت است از نامیدن یک شخصیت. او می‌نویسد: «خواننده هنگام خواندن داستان، مجموعه‌ای از خصایص شخصیتی اشخاص داستان را در ذهن خود گرد می‌آورد و سپس با ترکیب این خصایص، بر شخصیت مورد نظر "نامی" می‌گذارد» (بارت، ۱۳۹۴: ۹۲). درواقع خصایص ویژهٔ یک شخصیت، همان صفات روایتی است، صفاتی مانند بخشنده، حسود، غنی، فقیر و نظایر اینها. مثلاً اگر در داستان «سارازین» بالزاک، بخوانیم که «ارادهٔ استوار سارازین هیچ حدّ و مرزی نمی‌شناخت»، این جمله را چگونه باید خواند؟ آیا این جمله معادل ارادهٔ آهنین، جدیت، لجاجت و سرسختی نخواهد بود؟ بنابراین خواننده در روند جمع‌آوری اطلاعات و نامگذاری شخصیت، درواقع او را می‌آفریند؛ درست مانند ادارهٔ تشخیص هویّت که با کنار هم گذاشتن بریدهٔ عکسهای مختلف، شخصیت مظنون را شناسایی می‌کند. پس فرایند قرائت (متن) کوششی است برای نامیدن، اینکه برای جمله‌های یک متن، مشخصه‌های معنایی بیابیم (ریمون‌ـکنان، ۱۳۸۷: ۵۲). چتمن نیز در شرح و بسط دیدگاه بارت، معتقد است: «آنچه شخصیت را بدان می‌نامند، خصلتهای شخصیتی است. درواقع از نظر چتمن، شخصیت، پارادایم خصلتهاست و خصلت، ویژگی‌ای فردی است که بالنسبه ثابت و پایدار است» (ریمون‌ـکنان، ۱۳۸۷: ۵۳) میکی بال شخصیتها را از طریق سیستمی از محورهای معنایی[1] توصیف می‌کند. او فهرست صفاتی از جفتهایی که دارای معانی مخالف هستند ارائه می‌دهد. این جفتها خود را از طریق عمل کردن در درون تعداد قابل توجّهی از شخصیتها نمایان می‌کنند؛ مشخصاتی مثل بزرگ‌ـ کوچک، مردـ زن، مهربان‌ـ نامهربان و ارتجاعی‌ـ مترقی. انتخاب محورهای معنایی مناسب برای مشخصات ذکر

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

شده، معمولاً شامل تمرکز روی آن محورهایی است که تصویر بیشترین تعداد شخصیتها چه مثبت باشند چه منفی را معین می‌کنند. از محورهایی که تنها شامل تعداد کمی از شخصیت یا حتی یک شخصیت هستند، فقط آنهایی که قویترند یا مربوط به حوادث مهم باشند، تحلیل می‌شوند (Punday, 2003: 55-56).

در پاسخ به این پرسش که معیار نام‌گذاری خصایص ویژهٔ شخصیت چه باید باشد، نظریه‌پردازانی نظیر میکی بال و شلومیث ریمون‌ـ کنان نظراتی ارائه داده‌اند. میکی بال دربارهٔ نحوهٔ توصیف قهرمان داستان و چگونگی رفتار او در روند صحنه‌ها و اپیزودهای خاص می‌گوید: قضاوت ما دربارهٔ نوع و منش رفتار شخصیت و تشخیص خصلتهای او باید بر اساس داده‌های موجود در واقعیت و موقعیتهای خارج از متن باشد (Bal, 1985: 80). مثلاً ما با اطلاعات انبوهی که از پزشکان، کارآگاهان، جنایتها و گرفتاریهای آدمیان داریم به سراغ داستان شرلوک هلمز می‌رویم. ممکن است اطلاعات اضافه‌تری دربارهٔ هویت خانه‌داران، طرز کار افراد پلیس، گدایان و ولگردان دوران ویکتوریا و در کل همه اقشار اجتماع بدانیم که با داستان هلمز نیز در ارتباطند؛ بر این اساس درک هر متن مستلزم دانستن اطلاعات گسترده‌ای است که راهگشای تفسیر ما از متن به شمار می‌آید (تولان، ۱۳۸۶: ۱۵۸). ریمون‌ـکنان در این زمینه پاسخ جامعی می‌دهد؛ او برای نام‌گذاری خصایص ویژهٔ شخصیت، چهار اصلِ: تکرار، شباهت، تضاد و استلزام را مطرح می‌کند (Kenan, 2005: 41). در توضیح اینِ اصول باید گفت؛ اگر شخصی بنابر دلایلی، در داستان رفتاری را مرتب تکرار کند، یا اگر رفتار شخصیّت در موقعیتهای مختلف، شبیه هم باشد و این رفتارها عللی داشته و جزئی از شخصیت او شده باشد، آن رفتار خصلت شخصیّت است. مثلاً شخصی که مانع دفن پدرش شده است، در موقعیت دیگری از روایت، مانع از دفن معشوقش می‌شود، مشابهت‌های رفتاری او بر علاقهٔ زیاد او به این دو نفر یا مرده‌پرستی او دلالت می‌کند. یا شخصیّتی نسبت به چیزی رفتار متضادی داشته باشد؛ به‌عنوان مثال پدری که به خاطر مسائل جزئی، فرزندش را با کمربند سیاه می‌کند، شب‌هنگام از خواب بیدار می‌شود و روی (پتو) فرزندش را درست می‌کند. در نهایت استلزام داستانی ـ همان استلزام منطقی ـ است و اشکال مختلفی دارد: الف) برخی نشانه‌های جسمی می‌تواند دلیل بر بعضی خصوصیات روانی باشد. مثلاً می‌توان گفت؛ شخصی که ناخن می‌جوید فردی عصبی است. ب) برخی

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

نشانه‌های روانی، دلالت بر ویژگی روانی دیگر بکند. مثلاً فردی که از پدرش متنفر است ولی مادرش را بسیار دوست دارد، دچار «عقدهٔ ادیب» است. ج) مجموعه‌ای از نشانه‌های روانی و جسمی می‌تواند نشانگر برخی خصوصیات روانی شخصیت باشند. مثلاً کسی ماری می‌بیند، از آن می‌ترسد، پس او از مار ترسیده است (Garvey, 1976: 74,5). اما گذار از نمود شخصیت و رسیدن به خصلتهای شخصیتی چندان بدون واسطه و سرراست نیست؛ بلکه اغلب مدارج مختلف «تعمیم‌پذیری» در این گذار پا درمیانی می‌کند. هروشفسکی با ارائهٔ نظریه‌ای در این زمینه ساختار سلسله مراتب درختی را برای رسیدن به خصلت شخصیتها پیشنهاد می‌کند؛ با این شرح که او از برساختی که شخصیت نام دارد، ساختاری را ارائه می‌دهد که سلسله مراتبی شبیه درخت دارد و در آن عناصر شخصیت در مقوله‌هایی جای می‌گیرند که نیروی تکاملی شخصیت را افزایش می‌دهند. بنابراین با پیوند جزئیاتی در بطن یک مقولهٔ وحدت‌بخش، الگویی مقدماتی حاصل می‌آید. مثلاً شخصی هم مرتب با مادرش دعوا می‌کند و هم مرتب به دیدارش می‌رود که این رفتار به «رابطه فلان شخص با مادرش» یا «دوگانگی عاطفی» تعمیم می‌یابد. با توجه به نوع رفتار شخصیت می‌توان گفت: این رفتار جزئی از شخصیت اوست و این فرد به‌طورکلی آدم متناقضی است. دعواهای شخصیت با مادرش در کنار دیگر دعواهای او در زیر عنوان «خلق‌وخوی زشت فلان شخص» تعمیم می‌یابد. و اگر این رفتار شخص، با تعمیم پذیریهای مشابه در برخورد با دیگر افراد نیز مشاهده شود، با عنوانِ «روابط فلان شخص با مردم» عمومیت می‌یابد؛ یعنی روابط شخصیت با مادر خود می‌تواند متعاقباً با تعمیم پذیریهای مشابه روابط شخصیت با همسرش، رئیسش و دوستانش ترکیب شود و به خصلت کلی‌تری برسد (ریمون‌ـکنان، ۱۳۸۷: ۵۴). عمومیت دادن به رفتار چنین افرادی می‌تواند، با جنبه‌های دیگری از شخصیت اعم از جهان‌بینی، گفتار و کردار و خصلتهای فردی مانند؛ فروتنی، غرور و بخشندگی فلان‌کس ترکیب شود و شخصیت فرد را ایجاد کند. به‌زعم هروشفسکی طی کردن تمامی این مراحل الزامی نیست؛ بلکه خواننده می‌تواند بنابر نظر خود چند مرحله را نرفته پشت سر بگذارد؛ بر این اساس از نظر او سلسله مراتب، برگشت‌پذیر است؛ برگشت‌پذیری سلسله مراتب، یک اصل کلی است که از حدّ مسأله ژانرها یا نوع روایت فراتر می‌رود. خواننده بسته به عنصری از متن که نگاهش را به خود

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

فرامی‌خواند، می‌تواند در بخشهای مختلف متن اطلاعات موجود را در ذیل سلسله مراتب مختلف بگنجاند. زمانی‌که خواننده در فرایند بازسازی شخصیت به مرحله‌ای برسد که دیگر نتوان عنصری را در بطن مقولهٔ برساخته شده جای دهد، نتیجه می‌گیرد که یا تعمیم‌پذیری به دست آمده دربارهٔ شخصیت اشتباه بوده است (اشتباهی که ممکن است خود متن به آن دامن بزند) یا شخصیت تغییر کرده است (ریمون‌ـکنان، ۱۳۸۷: ۵۵). به باختین نیز بر این باور است که:

> هریک از شخصیتهای رمان در حکم یک ملودی هستند و مجموع آنها نغمه‌های نهایی را می‌سرایند؛ به بیانی دیگر آنان یکدیگر را کامل می‌کنند، منش درونی هریک (همچون منش روانی آنها) تنها در مناسبتی که با سایر شخصیتها و با طرح اصلی رمان دارند، معنا می‌یابد (احمدی، ۱۳۷۰: ۹۸).

حال پرسشی که مطرح می‌شود این است که تحلیل‌های معنایی شخصیّت بر چه محورهایی انجام می‌شود. مایکل تولان معتقد است تحلیل شخصیتهای یک متن بر اساس مشخّصه‌های معنایی، مستلزم مشخص کردن فهرست محدودی از ویژگیها و صفاتی است که تحلیل‌گر آنها را در شناخت شخصیتهای خاص، مهم و حیاتی می‌داند (ریمون‌ـکنان، ۱۳۸۷: ۸۳). از نظر او ابزارهایی که خواننده برای شخصیت‌پردازی و دریافت قرینه‌های متنی در اختیار دارد، عبارت است از: ۱. اسم خاص ۲. صفت (توصیف مستقیم) ۳. ظاهر بیرونی شخصیّتها ۴. کنش شخصیّتها ۵. گفتار ۶. قیاس ۷. محیط.

۶. تحلیل شخصیت گل‌محمد بر اساس نظریهٔ معنامحور

گل‌محمّد قهرمان رمان کلیدر است که شخصیت، زندگی، تحوّل و دگرگونی شخصیت او یکی از ویژگیهای اصلی رمان کلیدر محسوب می‌شود. بر اساس ساخت سلسله مراتب درختی که هروشفسکی ارائه داده است و با تکیه بر چهار اصل تکرار، شباهت، تضاد و استلزام که ریمون‌ـکنان برای نام‌گذاری خصایص ویژهٔ شخصیت، مطرح کرده است، برای تحلیل شخصیت اول رمان کلیدر؛ یعنی گل‌محمّد و ارتباط او با دیگر شخصیتهای داستان باید از دسته‌های جزئی‌تر شروع کرد. گل‌محمّد به دلیل موقعیت خاصش در رمان با اشخاص زیادی سروکار دارد. ابتدا باید رابطه و نحوهٔ رفتار او را با افراد خانواده، مثل رابطه‌اش با همسرانش مارال و زیور، خواهرش شیرو، مادرش بلقیس، پدرش کلمیشی و غیره مطمح نظر قرار داد سپس این رابطه را در دسته‌ای

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

بزرگتر مثل نحوهٔ رابطهٔ او با اقوام (خان‌عمو، مدیار، علی‌اکبر حاج‌پسند)، دوستان (ستار، قربان، بلوچ)، اربابها و خانها (بابقلی‌بندار، ارباب آلاجاقی، نجف ارباب سنگردی، حاجی خرسفی، حاجی سلطانخورد)، حکومتی‌ها (سرگرد علی فربخش، استوار علی اشکین، خان نایب و ستوان غزنه، بکتاش) و یاغیان (بازخان افغان، جهن‌خان سرحدی، سیدشرضا تربتی، نوروزبیگ و دزدانی همچون بوژدنی و علی‌خان چخماق) در نظر گرفت. بر اساس اصل تکرار می‌توان گفت: یکی از خصلتهای بارز شخصیتی گل‌محمد، متانت، خویشتن‌داری و سکوت اوست؛ خویشتن‌داری و سکوت در برابر دشنامها و سرزنشهای چندین‌بارهٔ پدر در مقابل چشم همگان (دولت‌آبادی،۱۳۹۰:ج۱، ۲۴۳/۱۸۹)، سکوت در برابر شماتتها و طعنه‌های خاله گل‌اندام در به‌رخ کشیدن وضعیت اسفبار شیرو و خوار کردن کلمیشی‌ها، همه نشان از خویشتنداری شخصیت گل‌محمد دارد.

> گل‌اندام با طعنه به گل‌محمد می‌گوید: شیرو؟ شیروی بالانشین، عاقبت چه خال مقبولی هم روی نام کلمیشی‌ها گذاشت ... همین را بلقیس می‌خواست. دلش سرشکستگی می‌خواست. حتما باید بدنامی بار می‌آمد. چه شهکاری؟! شنیده‌ام با یک گدای سر خرمن گریخته؟! (همان: ج۱، ۲۴۳- ۲۴۷ /۳۲۱)

او مشابه این رفتارها را در موقعیتهای دیگر رمان نیز دارد؛ زمانی‌که کلمیشی‌ها برای دیدن خان‌محمد در قهوه‌خانه پیرخالو اتراق می‌کنند، در برابر کلّه فریادها و بی‌قراریهای بیگ‌محمد، او چون شخصی پخته و باتجربه سکوت می‌کند (همان: ج۱، ۲۵) و آنگاه که مارال را برهنه در چشمه در حال تن شستن می‌بیند، خویشتنداری می‌کند و از صحنه دور می‌شود (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ج۳۶/۱)؛ یا زمانی‌که شیرو را بعد از گریختن از خانه، در قلعه‌چمن به همراه ماه‌درویش می‌بیند، برخلاف بیگ‌محمد، آنها را خوار و خفیف نمی‌کند و نان و نمکشان را می‌خورد (همان: ج۱، ۳۵۷). از دیگر ویژگیهای رفتاری گل‌محمد که می‌توان مطابق اصل تکرار و تشابه به آن اذعان کرد، جسارت و بی‌باکی اوست؛ اقدام او در همراهی دایی‌اش مدیار، برای ربودن صوقی (معشوقه مدیار)، کشتن حاج‌حسین چارگوشلی (همان: ج۱، ۱۳۴-۱۴۴)، مجاب کردن بابقلی بُندار برای خریدن پشم و پوست گوسفندان مرده (همان: ج۱، ۳۵۹)، کشتن مأموران امنیّه (همان: ج۲، ۶۱۴-۶۱۵)، بر زمین زدن دلاور (همان: ج۴، ۹۹۰)، فرار از زندان (همان: ج۴، ۱۰۳۹)، کشتن پسرخالهٔ خود علی‌اکبر (همان: ج۴، ۱۰۶۷)، کشتن خان نایب (همان: ج۶، ۱۴۲۸)، نپذیرفتن تأمین جانی حکومتیها و نظایر اینها، همه بیانگر بی‌پروایی و جسارت اوست. بر اساس

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

نظریهٔ ریمون‌ـکنان، یکی از اَشکال استلزام داستانی یا استلزام منطقی، آن است که برخی نشانه‌های روانی می‌تواند دلالت بر ویژگی روانی دیگر بکند. این نشانهٔ روانی در شخصیت گل‌محمّد دیده می‌شود. او رنگ آتش را دوست داشت. (همان: ج۱۰، ۲۴۲۸ ـ ۲۴۵۵) و در موارد بسیاری در داستان مکرراً یا خود، آتش برمی‌افروزد یا از دیگران می‌خواهد آتش برافروزند (همان: ج۸، ۱۸۱۶ ـ ۱۹۳۵). کاربرد واژهٔ «آتش» با آن‌همه تکرار و تأکید از زبان گل‌محمد، نمی‌تواند اتفاقی باشد؛ بلکه برای القای مفهومی است. این رفتار او نشانهٔ آن است که گل‌محمد از صمیم قلب به این باور رسیده است که پایان ماجرای او آتش و جنگ است. این ویژگی شخصیتی، او را فردی نگران و ناامید نشان می‌دهد که دل از زندگی برداشته است.

اما مهمترین خصیصهٔ گل‌محمد در رمان کلیدر، تناقضات و پیچیدگی مختلف شخصیتی اوست. به‌طورکلی نوعی دوگانگی عاطفی در نحوهٔ رفتار گل محمد با دیگر شخصیّتها مشهود است که در ذیل تحت عنوان «صفات متقابل» به آنها اشاره می‌شود.

۱ـ۶ شفقت و سنگدلی

ازدواج ترحم‌آمیز گل‌محمد با زیوری که هم بیوه است و هم چندین سال از او بزرگتر است، ارزش و احترام بیش از حدّ او برای مادرش بلقیس، عشقی که نسبت به مارال دارد، همه خصلتهای ملاطفت‌آمیزی است که نشان می‌دهد گل‌محمد بیش از دیگر مردان کلمیشی، نسبت به زنان مهربان است. اما وقتی خواهرش شیرو بعد از جدایی از ماه‌درویش، ناامید و افسرده به خانه برمی‌گردد، او نیز به همراه دیگر مردان کلمیشی او را نمی‌پذیرد (همان: ج۷، ۱۷۱۰)، همچنین زمانی‌که صوقی بعد از کشته شدن مدیار، سرخورده و نگران، به چادر آنها در سوزن‌ده پناه می‌آورد، گل‌محمد به خاطر بیمی که از افشای احتمالی کشتار شبانه چارگوشلی داشت، دست رد بر سینه او می‌زند، صوقی نیز شبانه آنجا را ترک می‌کند. (همان: ج۱، ۲۹۳) نمونهٔ دیگر برخورد دوگانهٔ او با «دلاور» است. او در زندان بعد از شکست دادن و خوار کردن دلاور، بلافاصله به او ابراز ترحم و مهربانی می‌کند (همان: ج۴، ۹۹۲). گل‌محمد مشابه همین رفتار را بعد از فرار از زندان با پسرخاله خود علی‌اکبر حاج‌پسند دارد؛ او بلافاصله بعد از فرار، علی‌اکبر را با خشم و کینهٔ فراوان می‌کشد ولی در عین ناباوری در کنار خاله‌اش بر سر جنازهٔ علی‌اکبر مویه و سوگواری می‌کند و به همراه برادرانش، مراسم عزاداری مفصّلی برای او برپا می‌کند:

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

«بیش از این گل‌محمد نتوانست دلگریه‌های خود را به لرزش شانه، در گلو و پشت چشمها مهار کند. پس گریه‌ای مردانه از سینه رها کرد. عربده. خودداری نتوانست، پیش دوید و خاله‌اش را در آغوش کشید و فغان به شیون پیرزن درآمیخت» (همان: ج۴، ۱۰۷۱). این تضادهای شخصیتی شفقت و سنگدلی یا کینه و مهربانی در وجود گل‌محمد، نشان‌دهندهٔ عاطفه و احساس دوگانه و ناپایدار وجود اوست.

۲ـ۶ دادگری و بیدادگری

از دیگر تناقضات وجودی گل‌محمد دادگری و بیدادگری است. او از یک طرف در قلعه‌میدان، محافل دادخواهی از مظلومان را برپا می‌کند و به امر محاکمه می‌پردازد (همان: ج۷، ۱۵۸۶)، از طرف دیگر خود به همراه عمو و برادرانش راهزنی می‌کند و جواهرات و دارایی مردم را غارت می‌کند (همان: ج۶، ۱۳۹۵)، همچنین پدری را که می‌خواهد دختر کم‌سالش را به عقد مردی مسن دربیاورد، سخت تنبیه می‌کند و مصمم است هر طوری شده جلوی این ازدواج زوری را بگیرد (همان: ج۷، ۱۶۲۸) و از سوی دیگر به‌زور و بدون رضایت حاجی سلطانخرد ـ پدر لیلی ـ بر آن است، دختر او را به ازدواج برادر کوچکترش بیگ‌محمد درآورد: «برایت عروسی می‌گیرم بیگ‌محمد! لیلی را برایت می‌ستانم از حاجی سلطانخرد خرسفی. به گور پدرش می‌خندد که دختر به برادر من ندهد. خانمانش را ور می‌اندازم به همین شب خدا قسم! (همان: ج۷، ۱۷۱۷) ولی صفت غالب گل‌محمد در رمان، دادگری و مردم‌دوستی است.

۳ـ۶ دوستی و دشمنی توأمان با اربابها

دیگر خصیصهٔ دوگانگی عاطفی در وجود گل‌محمد، دوستی و دشمنی او با اربابهاست. این ویژگی در رفتار گل‌محمد به گونه‌ای آشکار است که از زبان برخی شخصیّتهای روایت نیز مطرح می‌شود. مثلاً مادرش بلقیس بارها به او گوشزد می‌کند که: «نانت را با رعیّت قسمت می‌کنی اما شامت را روی سفرهٔ اربابها می‌خوری» (همان:ج۷، ۱۶۹۷)؛ او از طرفی مدافع حقوق مردم تهیدست است، حق آنها را از خانها می‌ستاند. برای مجازات، نجف، ارباب را دست‌بسته با اسب به همراه خود در بیابانها می‌چرخاند. (همان: ج۸ ۱۸۲۲) اما از طرف دیگر بر سر سفرهٔ اربابی دیگر می‌نشیند و در عروسی پسرش شرکت می‌کند. (همان: ج۹، ۲۱۵۵) و دامهایی که به زور از آغل دیگر اربابها گرفته است، برای

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

امانت به دست ارباب دیگر می‌سپارد. (همان: ج۸، ۱۸۷۴) این رفتارها در واقع بزرگترین تناقض زندگی گل‌محمد است که با هدف اولیه او منافات دارد.

۴ـ۶ اعتماد و تردید

دیگر خصیصهٔ شخصیتی گل‌محمد که نشان‌دهندهٔ شخصیت متناقض اوست، شک و تردید فراوان نسبت به کسانی است که قلباً به آنها اعتماد کرده است؛ او به برخی از دوستان نزدیکش اعتماد ندارد و در رفتار با آنها دچار نوعی تناقض می‌شود. مثلاً در رابطهٔ دوستی گل‌محمد با ستّار، نوعی دوگانگی عاطفی می‌بینیم. این در حالی است که ستار در اعمالی مثل فراری‌دادن گل‌محمد از زندان و مداوای پای تیرخوردهٔ او، بارها حسن نیّت خود را به او ثابت کرده بود. نمونهٔ ذیل، ذهنیت کلافه و حالت درونی شک و تردید راوی (گل‌محمد) را به طور مستقیم نسبت به ستار نشان می‌دهد:

> یک‌جوری گرفتار خلق‌وخوی و کارکرد این مرد شده‌ام. به یکدل می‌گویم که برانمش، اما به یک دل خودم مانع از این کار می‌شوم. دوستش ندارم اما دشمنش هم نمی‌توانم بشمارم. گرفتار کرده من را و نمی‌دانم با او چه کنم؟ کاش می‌دانستم همهٔ آنچه در کله‌اش دارد چی‌ها هستند! همین‌قدر می‌دانم که همهٔ آنچه را که در کله‌اش دارد به زبان بروز نمی‌دهد. کیست این مرد؟ (همان: ج۷، ۱۷۲۱)

این شک و تردید تا پایان کار گل‌محمد با اوست.

حال پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا تناقضات رفتاری شخصیّتها، خللی در باورپذیری آنها از سوی مخاطب ایجاد نمی‌کند و آنها را غیرعادی جلوه نمی‌دهد؟ در پاسخ باید گفت؛ دولت‌آبادی برای باورپذیری کردن شخصیتها، سیر تحوّل آنها را در خلال داستان نشان می‌دهد. او با خلق شخصیتهای پیچیده و با در نظر گرفتن ابعاد مختلف شخصیتها، این تناقضهای رفتاری را در وجود شخصیتها، باورپذیر کرده است. به عبارتی دیگر؛ اگر صفات متقابلی در شخصیتی وجود دارد، نویسنده از ابتدا با توصیف خصایل وی، ایجاد تحوّل منطقی در وجود شخصیت در بستر داستان و با توجه به انگیزه‌های او، زمینه را برای پذیرش دوگانگی عاطفی و تناقضات رفتاری او مهیا کرده است و پذیرش چنین تناقضاتی را توجیه‌پذیر می‌کند. بر این اساس وجود تناقض در شخصیتها در سیر داستان، نشان از خلق شخصیتهای پویا و چندبعدی دارد و سبب می‌شود آنها به لحاظ عاطفی و ذهنی قابل پیش‌بینی نباشند و نتوان کنشها، شیوهٔ

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

تفکّر و دیالوگ آنها را پیش‌بینی کرد. به بیان دیگر موجب می‌شود، شخصیتها کلیشه‌ای نشوند و بتوان آنها را بر شمار کثیری از افراد واقعی انطباق داد. بر این اساس گل‌محمد، از پویاترین و زنده‌ترین شخصیتهای رمان کلیدر است.

۷. شخصیت‌پردازی

گفته شد که مایکل تولان معتقد است: تحلیل شخصیّتهای یک متن بر اساس مشخصه‌های معنایی، مستلزم مشخص کردن فهرست محدودی از ویژگیها و صفاتی است که تحلیل‌گر، آنها را در شناخت شخصیتهای خاص، مهم و حیاتی می‌داند. او ابزارهایی را که خواننده برای شخصیت‌پردازی و دریافت قرینه‌های متنی در اختیار دارد نام می‌برد که عبارتند از؛ توصیف مستقیم، ظاهر بیرونی شخصیت، کنش شخصیتها، گفتار، قیاس و محیط. در ذیل، ابزارهایی که با آن می‌توان به ویژگیها و مشخّصه‌های معنایی شخصیت گل‌محمد دست‌یافت، با نمونه‌هایی تحلیل می‌شود:

۱ـ۷ توصیف مستقیم

با کشف صفات شخصیتها و از کنار هم قرار دادن این صفات که به طور مستقیم توسط نویسنده تعریف شده است، می‌توان به ویژگیهای درونی شخصیت پی برد و سرانجام نامی برای آنها تعیین کرد. توصیف دقیق اشخاص، چه به لحاظ ابعاد درونی شخصیّتی مانند ترسیم حالات و احساسات و عواطف، چه به لحاظ شاخصه‌های بیرونی مانند توصیف ظاهر، می‌تواند از عوامل مهم و تأثیرگذار در نمایشی‌کردن متن تلقی شود. در نمونهٔ ذیل، دولت‌آبادی با تشریح و توصیف جزئیات ظاهری شخصیّت گل‌محمد، به همان اندازه که او را از ساده بودن دور می‌کند، از قالبی شدن او نیز جلوگیری می‌کند:

> این چشمخانه‌ها لانهٔ ماران بودند. بیهوده شیرو از کژدم چشمهای برادر سخن نگفته بود. به‌راستی که گزنده بودند. تیز و درخشان، کمین کرده در کاسه‌های گود چشمخانه‌ها. بی‌هیچ برتری به مردان دیگر، بی‌یال و کوپال. بزکوهی. دستی به چوب و پایی به راه و عصبیتی خفته به زیر پوست کشیدهٔ صورتش. نشانی از مادر. جذبه‌ای که در آغاز پس می‌زد. چکیدهٔ سختی. مردی به هیأت سنگی پر شکستگی و لاخ لاخ. تیز و ناهموار. شانه‌ها، زانوها، دستها، گونه‌ها، پیشانی. استخوانهای به هم گره‌خورده و تیز، کم‌گوشت (همان: ج۱، ۶۵).

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

بر اساس نظر بارت و کنان، برخی خصایص شخصیّتی اشخاص داستان را می‌توان نام‌گذاری کرد. خصایص ویژهٔ یک شخصیت که همان صفات روایتی است، از طریق دریافت خواننده از متن صورت می‌گیرد (نک. بارت، ۱۳۹۴: ۹۲؛ ریمون کنان، ۱۳۸۷: ۵۲)؛ یعنی خواننده برخی جملات توصیفی را در ذهن خود با مشخصه‌های معنایی یا صفت، معادل می‌گیرد. جمله‌هایی که در نمونهٔ بالا درمورد گل‌محمد به کار رفته است، از نظر خواننده می‌تواند بدین‌گونه خوانده شود که گل‌محمد مردی سرسخت، جدی، پرجذبه، چالاک و چربدست و باغیرت است؛ باغیرت از این نظر که ایلییاتی‌ها معتقدند: مرد بیابانی اگر گوشتش بر استخوانش بچربد، نشانهٔ بی‌غیرتی اوست. (دولت‌آبادی،۱۳۹۰: ج۱، ۶۵) نمونهٔ دیگر، (نک. همان: ج۱، ۸۰) یا نمونهٔ ذیل که نویسنده احساسات گل‌محمد را بعد از غلبه بر دلاور اینگونه توصیف می‌کند:

> گل محمّد دلش می‌خواست برای دلاور روشن کند که به کینه و غرض بر زمینش نزده است که ناچار بوده است. او می‌دانست بر زبان‌آوردن چنین حرفی زخم دل دلاور را عمیق‌تر می‌کند. خوب که می‌اندیشید، یقین می‌کرد که نمی‌تواند به روی دلاور نگاه کند. جای دلاور در درون گل‌محمّد روشن بود؛ نیزه‌ای شکسته. دشمنی زخمی که گل‌محمد به او کینه نداشت اما در میانهٔ راه هم نمی‌توانست بماند. سرانجام می‌بایست بتواند کار خود را با او یکسره کند. یا رومی روم یا زنگی زنگ (همان: ج۴، ۹۹۰-۹۹۱).

این مثال، گل‌محمد را فرد باعطوفت و رئوفی معرفی می‌کند که نه‌تنها از شکست-دادن حریف سرمست نشده؛ بلکه اظهار پشیمانی می‌کند و درصدد است به دور از هرگونه ریا و تزویر، نوع رابطهٔ خود را با دلاور روشن کند. توصیف حالات درونی و عواطف، یکی از عواملی است که سبب شده است که شخصیّت گل‌محّمد عمق و فردیّت پیدا کند و ایستا به نظر نرسد.

۲ـ۷ کنش شخصیّتها

شخصیت داستان به طور غیر صریح بر پایهٔ چگونگی کنش آن صورت می‌گیرد (تولان، ۱۳۸۶: ۱۶۴-۱۶۲). کنشهای شخصیت به صورت مستقیم بیان‌کننده خصلتهای شخصیت هستند چون شخصیتها کنشهایشان را بر اساس تمایلات، اهداف، آرزوها یا تجاربی خاص به حرکت در می آورند (لوته، ۱۳۸۶: ۹۸). کنشها که به طور غیرمستقیم، بیان‌کنندهٔ خصلت شخصیت است، به دو نوع عادتی و غیرعادتی تقسیم می‌شود. کنشهای عادتی

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

جنبهٔ پایدار یا نامتغیر شخصیت را بروز می‌دهند و کنشهای غیرعادتی، جنبهٔ پویای شخصیت را آشکار می‌کند و غالباً در نقطهٔ عطف روایت، نقشی برعهده می‌گیرند (ریمون‌ـکنان، ۱۳۸۷: ۸۶).

۱ـ۲ـ۷ کنش عادتی

کنشهای عادتی گل‌محمد مربوط به دورهٔ اول زندگی اوست. مقطعی که گل‌محمد را فردی نشان می‌دهد که در طبیعت باز و در کوه و دشت گلّه‌داری می‌کند و زندگی ساده و بی‌دغدغه‌ای دارد؛ بر سر آبگاه و علفچر با دیگر گلّه‌دارها بحث می‌کند و با وجود خشکسالی، دست از تلاش برنمی‌دارد. او در این مرحله شخص آرام و زحمت‌کشی است که برای پرداخت هزینهٔ خانواده، با مشقت تمام در دروزار و طاغزار کار می‌کند (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ج۱، ۳۸۸–۳۹۰).

۲ـ۲ـ۷ کنش غیرعادتی

نخستین کنش غیرعادتی گل‌محمد که گره اصلی داستان با آن به وجود می‌آید، زمانی شکل می‌گیرد که او برای ربودن صوقی با دایی‌اش مدیار همرکاب می‌شود و در همان شب طی درگیری، مدیار کشته می‌شود. گل‌محمد نیز به تلافی، حاج حسین چارگوشلی را می‌کشد. (همان: ج۱، ۳۵۶) این عمل، نقطهٔ عطف داستان و سبب تحوّل شخصیت گل‌محمد می‌شود و کنشهایی تحت تأثیر این عمل به وجود می‌آید که به‌طور کلی زندگی گل‌محمد را دگرگون می‌کند؛ او بلافاصله بعد از قتل حاج حسین، مأموران امنیه‌ای که برای پیگیری عاملان قتل، به چادر آنها رفته بودند را به همراه عمویش به قتل می‌رساند. (همان: ج۱، ۶۱۵) که منجر به زندانی شدن او می‌شود. کنشهای بعدی گل‌محمد پس از این ماجراها عبارتند از: گریختن از زندان (همان: ج۴، ۱۰۳۹–۱۰۴۰)، کشتن علی‌اکبر حاج پسند (همان: ج۴، ۱۰۷۲)، بیابان‌گردی و نداشتن جای ثابت، دستبرد زدن به اموال و احشام اربابها و توانگران، دستگیری از نیازمندان، و تنبیه دزدان و خطاکاران. گل‌محمد و عملکردهایش در این مرحله از زندگی، به سنّت داستانهای عامیانهٔ ایرانی، بویژه داستان سمک عیار نزدیک است. اعمال و کارهای گل‌محمد در این برهه از زندگی، از او قهرمانی مردمی می‌سازد. او به کمک قابلیت‌هایی چون شهامت، شجاعت، درایت، دستگیری مستمندان، جابه‌جایی و تغییر مکان از محلی به محل دیگر در طول شب و همچنین تلاش در برقراری عدالت و بر پا کردن امر محاکمه در قلعه میدان، مبدل به قهرمانی می‌شود که وجودش تهدیدی است برای اربابان، نمایندگان قدرت و ارکان حکومتی؛ بر این اساس شخصیت گل‌محمد در این مرحله از زندگی، بر

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

اثر کنشهای غیر منتظره‌ای که انجام می‌دهد، متحوّل می‌شود. تفاوتها و تغییرات رفتاری گل‌محمد که می‌تواند مشابه واقعیت وجودی هر انسانی باشد، سبب شده است شخصیت او یکنواخت، کسل‌کننده و مصنوعی به نظر نرسد و هم‌ذات‌پنداری بیشتری در مخاطب ایجاد کند. «آندره ژید» می‌گوید: «شخصیتهایی که از اول یک رمان یا یک نمایشنامه، درست همانطور رفتار می‌کنند که آدم انتظار دارد، یک دستی آنان سبب می‌شود که آدم متوجه شود شخصیّتهای مذکور، تا چه حد، ساختگی و تصنّعی پرداخت شده‌اند» (آلوت، ۱۳۶۸: ۵۰۶). برای اینکه شخصیّتی دچار تحوّل شود، اجرای چهار مرحله لازم است که نقصان در هریک از آنها، به باورپذیر شدن تحوّل لطمه می‌زند. این مراحل عبارتند از:

۱ـ۲ـ۲ـ۷ آماده سازی

به این معنا که در درجهٔ اول باید این باور در خواننده ایجاد شود که ظرفیت تغییر در شخص وجود دارد. در این مرحله تمایل به ایجاد تغییر در شخص وجود دارد (اسکات-کارد، ۱۳۸۷: ۲۲۲). گل‌محمد، مرد ایل بود. مرد اسب و بیابان، مرد گرگ و سگ و ستیغ تیز کوه‌های خراسان و مرد راه و خاک و رود و افت‌وخیز. (دولت‌آبادی،۱۳۹۰ : ج۳، ۷۹۹) او پیوسته در ستیز بود؛ ستیز برای گلّه در آبگاه و علفچر و بیابان. مهمتر از همه در آذربایجان. سختی کشیدهٔ آرزومند آسودگی. (همان، ۱۳۹۰: ج۱، ۸۰) شرکت گل‌محمد در جنگ آذربایجان به عنوان نشانه‌زن نمرهٔ یک و سرکردن در شرایط سخت، میان کوه‌های پر از برف و یخ (همان: ج۱، ۴۶)، برزمین زدن مافوق خود و تپاندن سر نایب آشپزخانه در دیگ آش در همان جنگ (همان: ج۱، ۳۵۱)، دست به کشتار مردان آلودن و به نظارهٔ هزار کشته ایستادن (همان: ج۱، ۸۰)، این ویژگیها، عواملی بودند که نگاه گل‌محمد را به زندگی دگرگون کرده بود، چیزی در جانش تکان خورده بود، چشمانش حالتی تازه یافته بود، نگاهی ورزیده و پخته. گل‌محمد در زمان جنگ و دوری از چادر و قبیله به اندیشه‌ای تازه وادار شده بود (همان: ج۱، ۱۷۵). آزمودهٔ شبیخون و تاخت و ورزیدهٔ جنگ و خون شده بود (همان: ج۱، ۸۰)؛ بر این اساس زمینهٔ شجاعت، بی‌باکی و دلیری از همان آغاز و از زمان حضور گل‌محمّد در جنگ آذربایجان، در وجود او بوده است.

۲ـ۲ـ۲ـ۷ ایجاد فشار

باید فشار کافی ایجاد شود تا شخصیّت را مجبور به تغییر کند (اسکات‌کارد، ۱۳۸۷: ۲۲۰).

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

عواملی چون: قحطی و خشکسالی، بُزمرگی و گوسفندمیری و فقر و ناداری ناشی از آن، تملق و تمنا برای رفع نیاز در برابر اربابها و تحقیر شدن (دولت‌آبادی،۱۳۹۰: ج۱، ۳۵۱)، سرافکندگی در برابر خانواده، از جمله عواملی بودند که گل‌محمد را تحت فشار قرار می‌داد؛ به‌گونه‌ای که برای رهایی از این فشار، مجبور شده بود رویهٔ زندگی سادهٔ خود را بکلی تغییر دهد.

۳ـ۲ـ۲ـ۷ تحقّق

وقتی مرحلهٔ ایجاد فشار، متقاعدکننده باشد، خواننده انتظار تحقق تغییر شخصیّت را در روند داستان دارد. در این مرحله شخصیت باید در ایجاد تغییر در خود توانا باشد تا تحقق تحول برای خواننده باورپذیر شود (اسکات‌کارد، ۱۳۸۷: ۲۲۲). تحوّل وجودی گل‌محمد در رمان، بسیار محسوس است. نویسنده، تحوّل درونی گل‌محمد را به «پوست افکندن ماران، روییدن گیاهان و نیز شکوفیدن گل‌ها» (همان: ج۱۰، ۱۷۴۹) تشبیه کرده است؛ وجودی که زین پس گنجایش جهانی را دارد. گویی وجودش دمادم درحال زایش است، بار بر می‌دارد، جا باز می‌کند و پوست می‌ترکاند (همان: ج۱۰، ۱۷۴۹). تمامی کنشهای غیرعادتی گل‌محمد که گفته شد، در همین زمان محقق می‌شود. در این مرحله، قهرمان در تجزیه و تحلیل و دریافت علّت و چرایی آنچه پیرامون او می‌گذرد، در می‌ماند. در وجود او شک و تردید، جای اطمینان و اقتدار را می‌گیرد. بر سر دوراهی انتخابِ مردم یا خانها، مردد می‌ماند. ولی سرانجام جانب مردم را می‌گیرد (همان: ج۸، ۱۸۸۸).

۴ـ۲ـ۲ـ۷ اعتبار بخشیدن

این مرحله به عملکردهایی اشاره دارد که به خواننده اجازه می‌دهد از ایجاد تغییر در شخصیت و نحوهٔ آن مطمئن شود (اسکات‌کارد، ۱۳۸۷: ۲۲۲). بعد از روی دادن تحول درونی و روحی اساسی در وجود گل‌محمد، او تبدیل به قهرمانی تنها می‌شود. سخنان عارفانه می‌گوید. تأمین جانی از سوی حکومت را نمی‌پذیرد. در این مرحله دیگر گل‌محمد آن قهرمان شکست‌ناپذیر ابتدای کار نیست، اظهار خستگی می‌کند. کمک کسی را نمی‌پذیرد، برای نجات جان اطرافیان و مردم حتی تفنگچی‌ها و قراول‌های خود را با دادن خرج راه و پول، راهی خانه‌شان می‌کند و دم‌به‌دم خودش را یکّه و تنها می‌کند (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ج۱۰، ۲۳۴۹) و به همراه برادر، عمو و دوستش، ستار، نبرد را به دل کوه می‌کشاند و کشته می‌شود.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

۳ـ۷ قیاس

قیاس ممکن است، قیاس وضعیت ظاهری یا قیاس میان محیط داستان و شخصیّت باشد. قیاس در داستان به سه روش می‌تواند سبب کشف مشخّصه‌های معنایی شخصیتهای داستان شود: قیاس‌پذیر بودن اسامی، قیاس‌پذیر بودن محیط و قیاس میان اشخاص. در این سه روش، قیاس بر مبنای شباهت یا بر مبنای تضاد میان دو عنصر همانند، صورت می‌گیرد (ریمون‌ـکنان، ۱۳۸۷: ۹۴–۹۸).

۱ـ۳ـ۷ موقعیت یا محیط قیاس‌پذیر

محیط که ساخته و پرداختهٔ انسان است، علت معلول خصلت نیز به شمار می‌رود (همان، ۱۳۸۷: ۹۶)؛ بدین‌معنا که شخص، خلق و خو یا روحیات او را می‌توان با موقعیتی مشابه یا متضاد قیاس کرد. نمونهٔ ذیل: گل‌محمد در صحنه‌ای بعد از کشاکش و تقلّای زیاد در مقابل چشمان مارال و دیگر زنان خانواده بر «قرآت»، اسب مارال غلبه می‌کند (دولت‌آبادی،۱۳۹۰: ج۱، ۹۴). احساس مارال درمورد گل‌محمّد جالب توجه است: «اسب مردش را یافته بود. مرد و سوار. زیر پوست مارال از شادی و غمی غریب سوختن گرفت. دستش را خواست بالا بیاورد و برای گل‌محمد تکان بدهد؛ اما واهمه کرد و کوتاه، زیر زبان حرفی را جوید» (همان: ج۱، ۹۷–۹۸). این موقعیت را می‌توان با روند دلسپردن گل‌محمد به مارال مقایسه کرد. او سرانجام توانست با رفتار و کردار خاص خودش، نگاه باطن مارال را به سمت خود بکشاند و او را به خود علاقه‌مند کند؛ درست مثل صحنه‌ای که چون پلنگی با اسب درگیر شد، بر زمینش کوفت، سینه پیش داد و بر پشتش نشست (همان: ج۱، ۱۰۱). گل‌محمّد خود در جایی با اشاره به قرآت، خطاب به مارال می‌گوید که خلق و خوی اسب را دارد (همان: ج۸، ۱۸۵۵). اندکی بعد گل‌محمد در دروزار، دل مارال را نیز همچون قرآت، نرم کرده، مالک او می‌شود (همان: ج۱، ۳۹۶–۳۹۹). این قیاس میان موقعیت خاص و روحیهٔ شخصیّت و از نوع شباهت است. در هر دو موقعیّت گل محمّد را فرد جسور، چابک، محکم و مصمّمی نشان می‌دهد که برای رسیدن به هدفش از چیزی هراس ندارد. برای مشاهدهٔ نمونهٔ دیگر، (نک. همان: ج۱۰، ۱۷۱۶)؛ زمانی‌که گل‌محمّد به دبّ اکبر و دبّ اصغر نگاه می‌کند و متناسب با حال خود، عمق فاجعه و فرجام کارش را در ذهن مجسّم می‌کند.

یا در نمونهٔ دیگر که قیاس میان اشخاص و از نوع قیاس با موقعیتی متضاد است،

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

نویسنده به منظور بارزتر کردن خصایل گل‌محمّد، نوع پوشش او را با رقیبش بیان می‌کند: گل‌محمد قیچی حمایل، قطار قطار فشنگ بر میان بسته و تن رها در چوخای بَرَک، پا در گیوه‌های ملکی دستباف خراسانی، جلوی رقیب ظاهر می‌شود (همان: ج۹، ۱۹۸۷). در حالی‌که رقیبش حبس شده در رختهای تنگ نظامی، با چکمه‌های انگلیسی، رختهای چسبان و جلف، بدون حمایل و لباس سفید آزاد و دستار، ظاهر می‌شود (همان: ج۹، ۱۹۸۶). در این نمونه به واسطهٔ قیاس مبتنی بر تضاد، ویژگی شخصیّتی گل‌محمّد که همانا آزادگی و استقلال و اصالت اوست، بیشتر نمایان می‌شود؛ در مقابل، سرسپردگی و بی‌توجهی به اصل و تبار در پوشش جهن‌خانی که اصالتاً بلوچ است، آشکار است.

۴ـ۷ گفتار

گفتار شخصیت به واسطهٔ محتوا و شکل خود، چه در مکالمه و چه در ذهن، نشانه‌ای از خصلت یا خصلتهای شخصیت به شمار می‌رود. شیوه و طرز گفتار می‌تواند اصالت، مکان زندگی، طبقهٔ اجتماعی یا حرفهٔ شخص را برملا کند (ریمون‌ـکنان، ۱۳۸۷: ۸۹–۸۸). در گفت‌وگوی ذیل، خطاب گل‌محمد با مأموران امنیه‌ای است که برای بررسی قتل حاج حسین به چادر آمده بودند. گل‌محمد را شخصیتی غیرتی، خشمگین و انتقام‌جو می‌بینیم. او آن اندازه از دست مأموران حکومتی خشمگین است که آنها را غیر مستقیم تهدید به مرگ می‌کند؛ البته دلیل اینهمه خشم برای فردی مثل گل‌محمد با آن عصبیت قومی و عشیره‌ای، چیزی جز این نمی‌تواند باشد که احساس کند کسی به ناموسش نظر سوء داشته باشد. از این رو با دیوانه قلمداد کردن زن خود، از روی خشم به مأموران می‌گوید:«این زنِ من ناخوش هم هست. گهگاهی به سرش می‌زند و همین‌جوری حرفهایی از خود بدر می‌اندازد که اگر شنونده عاقل نباشد، پای هر کلمه‌اش خونی باید ریخته شود! نمی‌دانم. نمی‌دانم چه کنم از دست این زنها!» (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ج۲، ۵۸۸) برای مشاهدهٔ نمونه‌های دیگری از این‌دست گفت‌وگوها، (نک. همان: ج ۱، ۵۰، گفت‌وگوی گل‌محمد با خانواده) و همچنین (نک. همان: ج۹، ۱۹۹۰–۱۹۹۶، گفت‌وگوی گل‌محمد و جهن‌خان).

۱ـ۴ـ۷ لحن

گاهی از لحن سخن شخصیّتها می‌توان به مشخصات معنایی آنها پی برد؛ یعنی از پوستهٔ ظاهری گفت‌وگو در محتوای کلام و عمق این گفت‌وگوها، می‌توان برخی ویژگیهای شخصیّتی آنها را به دست آورد. گفت‌وگوی گل‌محمّد و جهن‌خان در قهوه‌خانهٔ

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

ملک‌منصور از این دست گفت‌وگوهاست. آنچه بیش از همه در سیاق این گفت‌وگو جلب توجه می‌کند، لحن سخن این دو شخصیت است. سخن این دو سردار؛ یعنی گل‌محمّد و جهن‌خان سرحدّی، درشت و بی‌پرده است و معلوم می‌دارد هر دو شخصیّت در جایگاه یاغی‌ای قدرتمند و بی‌پروا، سعی دارند در برخورد با طرف مقابل خود، محکم و استوار جلوه نمایند. با وجود اینکه در فحوای کلام آنها عامل مخالفت و ضدیت به‌روشنی محسوس است ولی هیچ‌گونه لرزش و لغزشی در کلامشان نیست که نشان‌دهندهٔ ترس و واهمه باشد. هرکدام از شخصیّتها با بیان جملات و حتّی حالاتی که با آن، کلمات را بیان می‌کنند، به نوعی شخصیّت خود را به نمایش‌می‌گذارند؛ صدای زنگدار و پرطنین جهن‌خان، حدّ خشم و کینه‌توزی او را در برابر گل محمّد نشان می‌دهد و نشان از مردی دارد که پشتش به حکومت گرم است. در مقابل لحن کلام گل‌محمّد، نشان از مردی دارد که خود را در برابر جهن نمی‌بازد و هیچ‌گاه خشم خود را پنهان نمی‌کند. از این رو بی‌کنایه، رک و یک‌رویه سخن می‌گوید. طعن و کنایهٔ کلام گل‌محمد نشان از جرأت و جسارت وی دارد؛ ولی همواره زهر سخنش را با نرمشی که در لحن خود دارد، می‌پوشاند.

برای نمونه خلاصه‌ای از مکالمهٔ آنها در ذیل ذکر می‌شود:

> جهن‌خان از گل‌محمد می‌پرسد: تا به کی سر آن داری که آن ماوزر را به کمر بسته باشی و خس بیابان به دندان بکشی؟ گل‌محمد پاسخ می‌دهد: تا که این خورشید از خاور زبانه می‌زند. راست اینکه آنچه من به قصد گفت‌وشنود به اینجا خوانده شدم حرف قرض و طلب بود. جهن‌خان: آن گره باز شد، حرف امروز دیگر است. گل‌محمد سردار آن ماوزر یا باید به کمر من بسته باشد یا تو! گل‌محمد: نایب جهن خان این ماوزر به کمر مردش بسته خواهد بود! (دولت‌آبادی،۱۳۹۰: ج۹، ۱۹۹۰ – ۱۹۹۶).

۲ـ۴ـ۷ تک‌گویی درونی

یکی از ویژگیهای گل‌محمد، بویژه بعد از تحوّل درونی، تراوشهای ذهنی اوست. دولت‌آبادی با خلق قهرمانی مردد و آشفته‌ذهن، زمینهٔ لازم را برای قرار گرفتن این قهرمان، در جایگاه پرسوناژی که به تک‌گویی‌درونی روی می‌آورد، فراهم کرده است. گفت‌وگوهای درونی گل‌محمّد که منشأ روحی و روانی دارد، در وهلهٔ نخست برمی‌گردد به گذشتهٔ او و تفکر در مورد آنچه انجام داده است. کنشهای غیرعادتی

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

گل‌محمد و به دنبال آن اشتباهات او از جمله اعتمادکردن به برخی اربابها و آگاهی گل‌محمد از فرجام بد کار خود، سبب شد، قهرمان اوّل داستان در مقطع قابل توجّهی از زندگی، دچار آشفتگی ذهنی و کشمکشهای درونی شود؛ به‌طوری‌که برای مدّتی قادر به تصمیم‌گیری صحیح در مورد زندگی خود نیست. چنین ویژگیهایی با یکی از اَشکال اصل استلزام داستانی، درمورد نام‌گذاری خصایص ویژهٔ شخصیت، منطبق است؛ بدین ترتیب که برخی نشانه‌های روانی و جسمی می‌تواند دلیل بر بعضی خصوصیات روانی دیگر باشد. او بارها به شیوهٔ گفت‌وگوی درونی با خویشتن صحبت می‌کند و اعمال و افکار خود را سبک و سنگین می‌کند. تراوشهای ذهنی گل‌محمد ناشی از درماندگی و تردید او در برگزیدن تصمیم نهایی، برای زندگی و سرنوشت خود است؛ موقعیتی که نویسنده ایجاد می‌کند تا او بر سر دوراهی شکّ و تردید قرار بگیرد و مدتی در تفکرات و ذهنیات خود به دنبال «خود» خویشتن باشد. (دولت‌آبادی،۱۳۹۰: ج۷، ۱۷۴۲) مشخصه‌های معنایی گل‌محمد در این برهه از زندگی، انزوا و گوشه‌گیری، سردرگمی، تردید و بلاتکلیفی است. او پیوسته به خود و هدف خود می‌اندیشد و سلسله‌ای از کشمکشها و جدال‌های درونی را پشت سر می‌گذارد.

نتیجه‌گیری

پس از بررسی شخصیت گل‌محمد بر اساس نظریهٔ معنامحور و تعامل او با دیگرشخصیتهای داستان آشکار شد که این شخصیت، دارای مشخّصه‌های معنایی ویژه-ای است. معیار نام‌گذاری این مشخصه‌های شخصیتی براساس اصل تعمیم‌پذیری و عمدتاً بر مبنای چهار اصل تکرار، تشابه، تضاد و استلزام بوده است. براساس اصل تکرار یکی از خصلتهای بارز شخصیتی گل‌محمد متانت، خویشتنداری و سکوت اوست و مطابق اصل تشابه و تکرار جسارت و بی‌باکی را باید از دیگر صفات بارز شخصیتی او دانست. همچنین بر پایهٔ اصل استلزام منطقی، برخی علائم روحی او نشانهٔ احساس ناامیدی از ادامهٔ زندگی است. درمجموع جفت صفتهایی که در تحلیل معنایی شخصیت گل‌محمد بررسی شد عبارتند از؛ شفقت و سنگدلی، دادگری و بیدادگری، دوستی و دشمنی با اربابها و اعتماد و تردید. خصلت رفتاری تناقض یا دوگانگی عاطفی، بارزترین ویژگی رفتاری گل‌محمد است که برخاسته از احساسات دوگانه و تضادهای درونی این شخصیت است. بزرگترین تناقض زندگی او دوستی و دشمنی

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]

[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

توأمان با ارباب‌هاست. بروز چنین ویژگی‌ای علاوه بر آنکه به واقع‌گرایی داستان کمک می‌کند، سبب پیچیدگی و پویایی شخصیت می‌شود و همچنین سبب می‌شود، خواننده به‌راحتی نتواند در مورد خوب یا بد بودن او قضاوت کند. نکتهٔ قابل تأمل آن است که تناقضات رفتاری گل‌محمد، خللی در باورپذیری او از سوی مخاطب ایجاد نمی‌کند؛ چرا که نویسنده با نمایش سیر تحوّل این شخصیت و توجیه چندبعدی بودن او، تناقضها را در شخصیتها به تعادل رسانده و پیچیدگی او را باورپذیر کرده است. نویسنده با استفاده از روش مستقیم توصیف در دو سطح توصیف ظاهر شخصیّت و توصیف عواطف و احساسات درونی او، جنبه‌های مختلف شخصیّتی او را برای خواننده به نمایش گذاشته است. ابزارها یا روشهای غیر مستقیمی که خواننده برای شخصیت‌پردازی و دریافت قرینه‌های متنی در اختیار داشته است عبارتند از؛ کنش (عادتی و غیرعادتی)، گفتار (دیالوگ و مونولوگ) و قیاس موقعیّت یا محیط قیاس‌پذیر که همهٔ این ابزارها، سبب قوّت شخصیّت‌پردازی، نمایشی شدن شخصیّت و خلق شخصیّت چندبعدی می‌شود.

پی‌نوشت

1. semantic axes

کتابنامه

- آلوت، میریام؛ *رمان به روایت رمان نویسان*؛ ترجمهٔ علی‌محمد حق‌شناس؛ تهران: مرکز، ۱۳۶۸.
- احمدی، بابک؛ *ساختار و تأویل متن*؛ تهران: مرکز، ۱۳۷۰.
- اخوت، احمد؛ *دستور زبان داستان*؛ اصفهان: چاپخانهٔ اصفهان، ۱۳۷۱.
- اسکات‌کارد، اورسون؛ *شخصیت‌پردازی و زاویه دید در داستان*؛ ترجمهٔ پریسا خسروی سامانی؛ اهواز: رسش، ۱۳۸۷.
- بارت، رولان؛ *اس/ضد*؛ ترجمهٔ سپیده شکری پور؛ تهران: افراز ،۱۳۹۴.
- بی‌نیاز، فتح‌الله؛ *درآمدی بر داستان نویسی و روایت شناسی*؛ چ ۲، تهران: افراز ۱۳۸۸.
- تولان، مایکل؛ *روایت‌شناسی، درآمدی زبان شناختی‌انتقادی*؛ ترجمهٔ سیده فاطمه علوی و فاطمه نعمتی؛ تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، ۱۳۸۶.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]

- حسینی مقدم، اسما؛ «تحلیل شخصیت خسرو در منظومهٔ خسرو و شیرین»، *متن شناسی ادب فارسی*؛ ۱۳۹۵، ش۳، (پیاپی ۳۱)، ص۸۱-۹۸.
- دستغیب، عبدالعلی؛ *کالبد شکافی رمان فارسی*؛ تهران: سوره، ۱۳۸۱.
- دولت‌آبادی، محمود؛ *کلیدر*؛ چ ۲۳، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۹۰.
- ریمون‌ـکنان، شلومیث؛ *روایت داستانی: بوطیقای معاصر*؛ ترجمهٔ ابوالفضل حری؛ تهران: نیلوفر، ۱۳۸۷.
- سیدحسینی، فاطمه و مریم درپر؛ «بررسی ساز و کار شخصیّتهای خسرو و شیرین»، *جستارهای ادبی*؛ ۱۳۸۸، ش۴، ص۵۳-۷۷.
- شهپرراد، کتایون؛ *رمان درخت هزار ریشه (بررسی آثار داستانی محمود دولت‌آبادی از آغاز تا کلیدر)*؛ ترجمهٔ آذین حسین زاده؛ تهران: معین، ۱۳۸۲.
- فورستر، ادوارد مورگان؛ *جنبه‌های رمان*؛ ترجمهٔ ابراهیم یونسی؛ چ ۲، تهران: حبیبی، ۱۳۵۷.
- فیست، جیس و گریگوری جی فیست؛ *نظریه‌های شخصیت*؛ ترجمهٔ یحیی سیدمحمّدی؛ تهران: روان، ۱۳۸۴.
- لوته، یاکوب؛ *مقدمه‌ای بر روایت در سینما*؛ ترجمهٔ امید نیک فرجام؛ تهران: مینوی خرد، ۱۳۸۸.
- محمدی فشارکی، محسن و فضل‌الله خدادای؛ *فرهنگ توصیفی اصطلاحات روایت‌شناسی*؛ تهران: سوره مهر، ۱۳۹۷.
- مارتین، والاس؛ *نظریه‌های روایت*؛ ترجمهٔ محمد شهبا؛ چ ۴ ، تهران: هرمس، ۱۳۸۹.
- مکاریک، ایرنا ریما؛ *دانشنامهٔ نظریه‌های ادبی معاصر*؛ چ ۳، تهران: آگه، ۱۳۸۸.
- مندنی‌پور، شهریار؛ *ارواح شهرزاد*؛ چ ۲، تهران: ققنوس، ۱۳۸۴.
- Bal, Mieke ؛Narratology ؛Trans ,christine van Boheemen,Toronto: U of Toronto p, 1985.
- James, garvey؛ characterization in narrative, poetics,1976, Vol.seven.7,p.5-75.
- punday, Daniel ؛ narrative of bodies , London: palgrave macmilan, .2003.
- Rimmon-Kenan,Sholmith ؛ Narrative fiction, contemporary Poetics, 2005.
- London:Routledge.
- Toolan, Michael ؛ Narrativ, London and Newyork: Routledge, 2005.

[Downloaded from lire.modares.ac.ir on 2024-05-15]
[DOR: 20.1001.1.17352932.1398.16.64.2.3]